**درس فقه، جلسه 2: ۱7/۶/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد عدة حامل صحبت می‌کردیم. یکی دو تا نکته‌ای در توضیح عرائض دیروزم عرض کنم. مرحوم صاحب جواهر نقل فرموده بودند از شیخ صدوق و ابن حمزه که این دو بزرگوار در مورد عدة حامل قائل هستند که: «و إن كان الصدوق و ابن حمزة على اعتدادها بأقرب الأجلين منهما‌ و من الوضع.» منهما و من الاقراء و الاشهر و الوضع. عرض کردم در مورد شیخ صدوق که ایشان کلمة اقراء اصلاً اینجا مطرح نکرده، ابن حمزه هم مراجعه کردم ایشان هم همینجوری اصلاً، حامل تقریباً اگر اقرائی هم باشد خیلی نادر کالمعدوم هست.

نکتة دوم و الظاهر المرتضی و ابن ادریس وجود مخالف غیرهما و ان کنا لم نتحققه. آیا غیر شیخ صدوق و ابن حمزه هم کسی قائل به این اقرب الاجلین هست یا نیست. ظاهراً دو نفر دیگر را می‌شود قائل به این قول قرار داد. یکی مؤلف فقه الرضا است، بنابر تحقیق یکی از تألیفات فقهی است و فقه الرضا، که بعداً هم خود ایشان فقه الرضا را ذکر کرده، اشاره به آن می‌کند که این مطلب در فقه الرضا است و معلوم نیست فقه الرضا اصلاً روایت باشد، فقه الرضا این مطلب هست، عبارت فقه الرضا این است «وَ طَلَاقُ الْحَامِلِ فَهُوَ وَاحِدٌ وَ أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ هُوَ أَقْرَبُ الْأَجَلَيْنِ فَإِذَا وَضَعَتْ أَوْ أَسْقَطَتْ يَوْمَ طَلَّقَهَا أَوْ بَعْدُ مَتَى كَانَ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَ حَلَّتْ لِلْأَزْوَاجِ فَإِنْ مَضَى بِهَا ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ مِنْ قَبْلِ‏ أَنْ تَضَعَ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَ لَا تَحِلُّ لِلْأَزْوَاجِ حَتَّى تَضَع‏»

این عبارت عین عبارت مقنعة شیخ صدوق هم همین است. عبارت ادامه هم دارد، ادامه‌اش را نخواندم.

شیخ صدوق هم در مقنعه صفحة ۳۴۵ هم همین عبارت دارد.

«و اعلم أن «أولات الأحمال أجلهن أن يضعن حملهن»، و هو أقرب‌ الأجلين.» عین همین عبارت را تا آخر آورده. به نظر می‌رسد که فتوا احتمال قوی، این عبارت مقنع برگرفته از رسالة پدرش علی بن بابویه باشد. ذیلی در فقه الرضا دارد، بعد از این عبارتی که خواندم. فان راجعها من قبل أن تضع ما في بطنها أو تمضي بها ثلاثة أشهر. که این ذیل را در مختلف جلد ۷، صفحة ۳۵۷ از علی بن بابویه در رساله نقل کرده. یک نکتة کلی در مورد این عبارت فقه منسوب به امام رضا هست. مرحوم صاحب جواهر اینجا اشاره می‌کنند «بل من القوي كونه من تصانيف الصدوق رحمه الله و إن أرسل فيه عن الرضا (عليه السلام) ما يوهم كونه له.» ظاهرش عبارت کلمة صدوق این است که مراد شیخ صدوق دوم هست، مرحوم صاحب فقیه محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه. ولی آن که مطرح هست در مورد فقه الرضا این است که تألیف پدرشان باشد. و این رساله همان رسالة شرایع علی بن بابویه باشد. این‌که مطرح هست. اخیراً قطعه‌ای از شرایع علی بن بابویه در نجف پیدا شده و چاپ شده، به ضمیمة همة منقولاتی که از شرایع علی بن بابویه در کتاب‌های مختلف نقل شده. در یک جلد اخیراً چاپ شده. یک مقدمة خوبی هم آنجا دارد مقایسة بین منقولات شرایع علی بن بابویه و منقولاتی که در فقه الرضا هست، روشن می‌کند که با وجودی که بین این دو تا قطعاً ارتباط هست اینها دو تا کتاب هستند. دو تا کتاب هستند و یک کتاب نیستند. ولی منبع اصلی مرحوم علی بن بابویه در تالیف شرایعش فقه الرضا است. و فقه الرضا مرحوم سید حسن صدر یک رساله‌ای در مورد این نوشته به نام فصل القضاء فی الکتاب المشتهر فقه الرضا، ایشان در آنجا در مقام اثبات این معنا هست که این فقه الرضا رسالة تکلیف شلمغانی است. و بعید هم نیست. خودم کار مستقل نکردم ولی فی الجمله قرائنی که ایشان دارد خالی از بُعد نیست که مطلب ایشان مطلب صحیحی هست. و بعضی مختصراتی هم هست که آنها فی الجمله مؤید همین مطلب ایشان هست که بعضی از نقلیات شلمغانی روایتی که نقل می‌کند قال العالم تعبیر کرده. در این کتاب فقه الرضا هم تعبیر قال العالم خیلی تعبیر متکرری هست که در این کتاب وارد شده. این هم آورده، احتمالاً آورده باشد، من رسالة فصل القضا را کامل نخواندم. اینکه شرایطش را دقیق نمی‌دانم. ولی این بعید نیست. علی ای تقدیر این‌که علی بن بابویه هم دقیقاً همین مطلب را گفته باشد با توجه به این‌که در فقه الرضا ذیل عبارتی که علی بن بابویه هست، هست. ذیل عبارت این هست که آن هم مؤید: «فان راجعها من قبل أن تضع ما في بطنها أو تمضي بها ثلاثة أشهر، ثمَّ أراد طلاقها، فليس له حتى تضع ما في بطنها، ثمَّ تطهر، ثمَّ يطلقها».

یک نکته اینجا عرض بکنم، شخصی که حامله است آیا چند بار می‌شود طلاقش داد یا چند بار نمی‌شود طلاقش داد از این عبارت شاید استفاده می‌شود که فقط یک بار می‌شود طلاق داد. بعضی روایات هم به همین مضمون وارد شده. مرحوم شیخ طوسی در ذیلش، روایت دیگری هم می‌گوید، چند بار می‌شود طلاق داد و امثال اینها ایشان معنا می‌کند که یک قسم خاصی از طلاق که طلاق السنة هست اگر بخواهد طلاق، طلاق السنۀ باشد فقط یک بار تحقق پیدا می‌کند. حالا دیگر از بحث ما خارج است، وارد آن بحث نمی‌شود. آن طلاق الحامل فهو واحد را ممکن است مراد این باشد، فقط یک بار طلاق می‌شود داده بشود، ولی احتمال قوی مراد این نباشد. طلاق الحامل فهو واحد این هست که طلاقش رجعی است. به منزلة سه طلاقه نیست که در دورة حمل نشود رجوع کرد. در دورة حمل می‌شود رجوع کرد، طلاق حامل فهو واحدة یعنی به منزلة طلاق واحده است. در طلاق واحده رجوع صحیح هست. خیلی در روایات زیادی متعددی هم مراجعه کنید می‌گوید می‌شود رجوع کرد. همین سؤال دقیقاً تکرار شده در روایات که آیا کسی که حامل را طلاق داد می‌تواند رجوع کند یا نمی‌تواند رجوع کند این مورد سؤال هست. اینها ظاهراً ناظر به این جهت است. این بحث‌های خارجی بود که اینجا هست.

ما روایت حلبی و ابی بصیر، عرض کردیم سه دسته روایات اینجا در بحث ما وجود دارد. یک دسته روایات، روایاتی که طلاق حامل را تعبیر می‌کند وضع حمل هست. مطابق آیة قرآن که آدرس‌هایش را عرض بکنم. در جامع احادیث باب عدة الحامل، روایاتش هست، هم در همین باب هست و ارجاعاتی هم که به باب‌های دیگر هم داده وجود دارد. من آنها را مراجعه کردم، روایت‌هایی که یک مقداری روشن‌تر بود و واضح‌تر بود آن روایت‌ها را یادداشت کردم. بعضی روایت‌های دیگر هم هست ممکن است شخصی با تقریباتی از آن هم استدلالش را تمام بداند، آنها را خیلی نیاوردم چون خود همین روایت‌ها هم خیلی زیاد بود. روایت‌های دیگر نبود. روایت اول صحیحة محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام، روایت را کامل نمی‌خوانم فقط تکة مورد استشهادش را می‌خوانم، شما مراجعه کنید، روایت‌هایش را پیدا کنند. جامع الاحادیث، جلد ۲۵، صفحة ۶۱۹، رقم ۳۸۰۷۶، باب ۲۱ از ابواب ما یحرم بالتزویج، حدیث ۱ هست. که کسی هنوز عدة یک خواهر سپری نشده، خواهر دیگرش را گرفته که امام می‌فرمایند: «فَأَمَرَهُ أَنْ يُفَارِقَ الْأَخِيرَةَ حَتَّى‏ تَضَعَ‏ أُخْتُهَا الْمُطَلَّقَةُ وَلَدَهَا.» تا وقتی ولدش کأن آن، نمی‌تواند جمع بین اختین بکند تا وقتی که در عدة او هست.

روایت دوم جلد ۲۶، صفحة ۵۸۱، حدیث ۳۹۸۹۸، باب ۲ از ابواب النفقات، حدیث ۱. در مورد حامل دارد، صحیحة «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ‏ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ حُبْلَى قَالَ أَجَلُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ حَمْلَهَا»

روایت سوم صحیحة محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام که بعد از همان روایت قبلی است همان صفحه، حدیث ۳۹۸۹۹، در همان باب، حدیث ۲ هست.

«الْحَامِلُ أَجَلُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ حَمْلَهَا»

جلد ۲۷، روایت چهارمی است. روایت یزید کناسی است. بقیة روایت‌هایی که می‌خوانم همه برای جلد ۲۷ است. یزید کناسی بحث سندی مفصلی سابق کردیم و بعضی از دوستان هم آن را نوشتند و چاپ هم شده که صحت یزید کناسی را آنجا اثبات کردیم. « يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع ... عِدَّتُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ مَا فِي‏ بَطْنِهَا ثُمَّ قَدْ حَلَّتْ لِلْأَزْوَاج‏» صفحة ۸۹، حدیث ۴۰۱۳۳. باب ۱۴ از ابواب طلاق، حدیث چهارم.

روایت پنجم صحیحة اسماعیل جعفی عن ابی جعفر علیه السلام هست. اسماعیل جعفی یک رسالة مفصلی نوشتند که این اسماعیل جعفی، اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی هست و ثقه است و بحثی در وثاقتش هم نیست.

صفحة ۹۰، حدیث ۴۰۱۳۵، همان باب سابق، حدیث ۶، تعبیرش این هست «أَجَلُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ حَمْلَهَا»

روایت ششم صحیحة زراره هست «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» که در همان آدرس است. اجلها ان تضع حملها. در یک رقم، هم روایت اسماعیل جعفی آورده هم روایت صحیح زراره که عرض کردم که بهتر بود اینها را رقم مستقل زده می‌شد.

صحیح زراره یک تعبیرهایی هم در موردش هست بعد نقل می‌کنم که احتمالاً هم با همین صحیحة زراره یکی است. من به ترتیبی که جامع احادیث هست بروم.

روایت هفتم صحیحة حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام که در همان صفحه، حدیث ۴۰۱۳۶، همان باب حدیث ۷ است. می‌گوید: «فَإِنْ وَضَعَتْ قَبْلَ‏ أَنْ‏ يُرَاجِعَهَا فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ» قبل از مراجعه اگر وضع حمل بکند این دیگر عده سپری شده و حق مراجعه دیگر ندارد.

روایت بعدی، روایت سماعة بن مهران هست که روایت مضمره است، آدرسش صفحة ۹۱، حدیث ۴۰۱۳۷ هست، همان باب، حدیث ۸، که: «أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا» به سند این روایت اشارة اجمالی کنم. در سند این روایت عثمان بن عیسی عن سماعة بن مهران نقل می‌کند و سماعة هم به صورت مضمر سألته تعبیر دارد. سه نفر در سند هستند که می‌تواند به خاطر آن سند مشکل داشته باشد. مشکل داشته باشد یعنی از صحیحه بودن بیفتد به این تعبیر عرض بکنم. یکی عثمان بن عیسی هست، یکی سماعة هست و یکی اضمار هست. بنابراین ظاهراً هیچکدام از اینها اشکالی نیست. من فقط نتایج بحث را می‌گویم. بحث نمی‌کنم. عثمان بن عیسی جزء سران واقفه بوده، بعداً از وقف توبه کرده، همان زمان امام رضا علیه السلام و هدایت شده. روایت‌هایی که بزرگان ما از واقفه که زمان امام رضا(ع) واقفه بودند، آن روایت بزرگان از واقفه در زمان امام رضا(ع) روایت نمی‌کردند. این است که اگر روایتی از اینها باشد، این روایت یا برای قبل از وقف است، مثل روایت ابن ابی عمیر عن علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان قندی و اینها، اینها برای مربوط به قبل از وقف است. یا اگر هدایت شده باشند مربوط به بعد از وقف هست که ما نحن فیه از این قسم است، راوی‌های از عثمان بن عیسی به نظرم ابراهیم بن هاشم بود و حسین بن سعید، آنها زمان امام رضا(ع) را درک نکردند. فضلاً از زمان قبل از امام رضا(ع). اینها برای دوره‌های بعد هستند. در ترجمة عثمان بن عیسی، در برنامة درایة النور اگر مراجعه کنیم آن تعبیری که دارد این هست که، و الظاهر اخذ المشایخ عند صحة مذهبه. عند صحة مذهبه اشاره به این هست که یا مربوط به قبل از وقفش است، یعنی زمان امام کاظم علیه السلام، یا مربوط به بعد از هدایتش است که زمان اواخر زمان امام رضا(ع) هدایت پیدا کرده بود، یا حتی ممکن است برای بعد از زمان امام رضا(ع) باشد که این روایت امام مربوط به بعد از زمان امام رضا علیه السلام هست.

نفر بعدی که در سند هست، سماعة بن مهران است. سماعة بن مهران را شیخ صدوق در دو جای فقیه، مرحوم شیخ طوسی در کتاب عده و کتاب رجال شیخ طوسی، در کتاب رجال به عنوان واقفی معرفی کرده. ولی ما در جای خودش بحث کردیم که نه سماعة واقفی نبوده اصلاً دورة وقف را ظاهراً درک نکرده. اوج وقف یعنی شروع جدی وقف موقع وفات امام کاظم علیه السلام و شهادت آن حضرت هست. ظاهراً در دورة ۴ سال اخیری که امام کاظم(ع) در زندان بودند هم زمزمه‌های وقف شروع شده بوده. یک صحبت‌هایی در مورد این‌که امام علیه السلام، امام آخر هست و امثال اینها، وجود داشته و این‌که این امام نمی‌میرد و این زندان هم غیبت ایشان هست، این حرف‌ها ظاهراً در همان زمان آخرهای زمان امام کاظم علیه السلام بوده. سماعة ظاهرا آن دوره را درک نکرده و امامی ثقه است و ما روایت‌های سماعة را، روایت‌های صحیحه می‌دانیم. یک سری نکاتی وجود داشته در مورد سماعة که منشاء اشتباه شده که من فکر کردم موثقین را در بحث‌های دیگر را که چه نکاتی بوده که منشاء شده که سماعة را واقفی دانستند. شاگردهایش واقفی بودند، روایت‌های به نحو وقف از او نقل کردند، ابن سماعة نام‌هایی بودند که اینها واقفی بودند، این نکات در جای خودش مفصل بیان کردند، دیگر واردش نشدم.

نکتة دیگر اضمار هست. آن هم مفصل جای خودش بحث کردیم که ما روایت‌های مضمره را مشکل برایش قائل نیستیم. آن هم بحث ما را بعضی از دوستان نوشتند و تنظیم کردند و به صورت تنظیم شده‌اش منتشر هم شد. ولی آن هم هست. مواردی که مضمر هست، همین که در کتاب‌های حدیثی وارد شده باشد، همین ظهور دارد، در کتاب‌های حدیثی ورودش که این روایت، روایت از معصوم علیه السلام هست. ما بین مضمره و موقوفه فرق می‌گذریم. مضمره‌ها را می‌گوییم از امام معصوم علیه السلام هست، ولی موقوفه را به‌طور کلی ما نمی‌توانیم بگوییم حتماً از امام معصوم علیه السلام هست. موقوفه جایی هست که روایت یک راوی معاصر ائمه منتهی می‌شود. این‌که بگوییم حتماً این راوی این مطلب را از امام روایت کرده باشد، خیلی شاهد روشنی نیست. حالا ممکن است یک مورد خاصی کسی اطمینان پیدا کند، ولی به عنوان یک قانون عام که بگوییم موقوفات حتماً معتبر هستند و حتماً از امام معصوم علیه السلام نقل شدند ما دلیلی در مورد او نداریم.

بنابراین ما مضمرات سماعة را صحیحه تعبیر می‌کنیم، ولو در سندش عثمان بن عیسی باشد چون عثمان بن عیسی را موقع اخذ روایت مشایخ از آنها، چون صحیح الحدیث بوده، امامی بوده کافی است و سماعة را هم که امامی می‌دانیم، اضمار را هم که می‌گوییم مشکلی در او نیست، خیلی از مواردی که کتاب‌های فقهی تعبیر موثقة سماعة تعبیر شده، ما آنها را تعبیر به صحیحه می‌کنیم.

روایت بعدی که اینجا هست، روایت زراره هست که احتمالاً تکراری روایت قبلی هست که از زراره نقل شده، زرارة، صفحة ۲۳۵، رقم ۴۰۵۳۴ تا ۴۰۵۳۶، باب ۸ از ابواب العدد، حدیث ۱ تا ۳. این روایت از زراره

«زُرَارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» هست، تعبیراتی یک قدری آن تعبیری که قبلاً بود، اجلها ان تضع حملها بود، این تعبیرات دیگری دارد، احتمال زیاد اینها همه یکی است. یک تعبیرش هست: «فَإِذَا وَضَعَتْ‏ مَا فِي‏ بَطْنِهَا فَقَدْ بَانَتْ مِنْه‏»

یک تعبیر دارد: «فَأَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ إِنْ وَضَعَتْ‏ مِنْ‏ سَاعَتِهَا.» البته این نقل این روایت اخیر زراره آن نقل موثقه است. آن سندش دو تا واقفی واقع هستند.

این نقل، کافی، جلد ۶، صفحة ۸۲ را ملاحظه بفرمایید، حدس می‌زنم یک نکتة خاصی در آن وجود داشته باشد. علی القاعده باید الآن من روایت را نگاه می‌کنم، این را رفقا نگاه کنند من فردا در موردش توضیح می‌دهم، رفقا این عبارت را ببینند. معجم رجال حدیث آدرس داده از کافی، جلد ۶، صفحة ۸۲. این را ببینید من فردا در موردش توضیح می‌دهم. من چون روایت دیگری وجود داشت دیگر به سندش مراجعه نکردم. یک نکته‌ای هست حدس می‌زنم باید نکتة خاصی باشد مراجعه کنید و من فردا در موردش صحبت می‌کنم. این روایت زراره. روایت زراره تکراری همان رقم ششم هست که نقل قبلی که نقل کردیم صحیحه بود، اینجا هم دو تا نقل دیگر هست که احتمالاً یک نقلش صحیحه است، نقل فقیه هم صحیحه است و نقل دیگری که همین نقل کافی بود که در مورد سندش فردا ان‌شاءالله صحبت می‌کنیم.

دیگر رقم مستقل نزدم همان ارجاع دادم به همان روایت قبلی. اگر کسی مستقل اینها را تلقی کند که تعداد روایت بیشتر می‌شود. روایت بعدی مرسلة ابی بصیر، صفحة ۲۳۶، که در تفسیر عیاشی وارد شده، حدیث ۴۰۵۳۹ هست، باب ۸ از ابواب العدد که می‌گوید و هو احق بها فی ذلک الحمل ما لم تضح. شوهر در ایام بارداری تا وقتی که وضع حمل نشده حق مراجعه دارد. این هم عده را وضع حمل قرار داده. این برای تفسیر عیاشی است. اینها ولو اصلش تفسیر عیاشی مرسل نبوده ولی برای ما اینها مرسل است چون تفسیر عیاشی، سند به روات، تفسیر موجود از عیاشی سند روات ذکر نشده بنابراین این مرسل تلقی می‌شود.

روایت بعدی، روایت عبد الرحمن بن حجاج عن ابی الحسن علیه السلام هست که صفحة ۲۳۷ در جامع احادیث، حدیث ۴۰۵۴۲. سندش را می‌خوانم، یک توضیح کوتاهی در مورد سندش عرض کنم. سندش این هست: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ[[1]](#footnote-1) عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ هَاشِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ‏ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام»

که این این دو تا حُمید و حسن بن سماعة هر دو واقفی ثقه هستند.

حسین بن هاشم، اگر اشتباه نکنم از واقفه است، حسین بن هاشم، پسر ابی سعید بخاری است. آن هم ظاهراً در ذهنم هست واقفی است. ثقه است یا ثقه نیست الآن یادم نیست. محمد بن زیاد عطف شده، محمد بن زیاد که حسن بن سماعة از او نقل می‌کند، ابن ابی عمیر معروف است. ابن ابی عمیر معروف اسم پدرش ابی عمیر زیاد بوده، با تعبیر محمد بن زیاد معمولا، حسن بن سماعة از او یاد می‌کند. بنابراین این روایت، روایت موثقه است. دو تا راوی واقفی ثقه دارد، عن عبد الرحمن بن حجاج عن ابی الحسن علیه السلام که همین می‌گوید که کل شیء یستبین انّه حمل، حمل ام لم یتم، یا با وضع حمل یا با سقطش، حالا البته این «سَأَلْتُهُ عَنِ الْحُبْلَى‏ إِذَا طَلَّقَهَا زَوْجُهَا فَوَضَعَتْ سِقْطاً تَمَّ أَوْ لَمْ يَتِمَّ أَوْ وَضَعَتْهُ مُضْغَةً قَالَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ وَضَعَتْهُ يَسْتَبِينُ أَنَّهُ حَمْلٌ تَمَّ أَوْ لَمْ يَتِمَّ فَقَدِ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا وَ إِنْ كَانَتْ مُضْغَةً»

به وسیلة وضع حمل، حالا تام باشد، ناقص باشد، بالأخره مشخص باید باشد که حمل هست آن کفایت می‌کند. این روایت در فقیه وارد شده، با تعبیر سأل عبد الرحمن ابن الحجاج ابا ابراهیم علیه السلام که طریق شیخ صدوق هم به عبد الرحمن بن حجاج بنابر تحقیق صحیحه است. در ذهنم هست در سندش احمد بن محمد بن یحیی عطار بود که ما آن را اشکال نمی‌کنیم.

این ده تا روایتی که در این باب وارد شده. یک سری روایاتی هم در مورد این هست که بعد از وضع حمل می‌شود شخص ازدواج کند، دیگر لازم نیست. عبد الله بن سنان، غیر عبد الله بن سنان هست که لازم نیست پاک بشود، در همان حین نفاس هم حد النفاس هم می‌تواند ازدواج کند، آنها هم، البته مورد یک حکم دیگری است، آن شاید نشود به آن استدلال کرد، ولی آدرس‌های اینها هم عرض بکنم بد نیست. ما روی آن ۱۰ تا روایت قبلی بیشتر تکیه‌مان هست. صحیحة عبد الله بن سنان و روایت‌های دیگری که اینجا وجود دارد. عبد الله بن سنان و ابن اذینه، ۲-۳ روایت اینجا هست، حالا سندهایش را کار ندارم. آدرس صفحة ۲۳۸، حدیث ۴۰۵۴۷ تا صفحة ۲۳۹، حدیث ۴۰۵۴۹ که همان باب قبلی که همان باب ۸ از ابواب العدد حدیث ۱۴ تا ۱۶ هست. حالا که این روایت‌ها را آوردم، ۲-۳ تا روایت‌هایی که بر خلافش ممکن است معارض باشد یا موهم تعارض باشد.

دستة دوم، دسته‌ای بود که عده‌اش را اقرب الاجلین تعبیر کرده. روایت ابی الصباح کنانی هست، در روایت ابی الصباح کنانی در سندش محمد بن فضیل نامی واقع است. این محمد بن فضیل خیلی بحث طولانی دارد در مورد این‌که کی هست و چی هست. اجمال نتیجة بحث، بعضی‌ها صاحب جامع الروات اعتقاد دارد که این محمد بن فضیل احیاناً به محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار هم اطلاق می‌شود. جای خودش بحث شده که نه این مطلب درست نیست. محمد بن فضیل یک نفر بیشتر نیست، مشترک هم نیست، محمد بن فضیل صیرفی است ولی این محمد بن فضیل صیرفی بنابر تحقیق ثقه هست. و این محمد بن فضیل وقوعش در این سند مشکلی ایجاد نمی‌کند.

سند روایتش این هست: «طَلَاقُ‏ الْحَامِلِ‏ وَاحِدَةٌ وَ عِدَّتُهَا أَقْرَبُ الْأَجَلَيْنِ.» جلد ۲۷، صفحة ۹۱، حدیث ۴۰۱۳۸، باب ۱۴ از ابواب الطلاق، حدیث ۹.

یک تعبیر دیگری همین روایت ابی بصیر هست که، روایت صحیحه است، «قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ طَلَاقُ الْحُبْلَى وَاحِدَةٌ وَ أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ هُوَ أَقْرَبُ‏ الْأَجَلَيْنِ‏.» جمع کرده بین این دو تعبیر.

صاحب جواهر صحیحة حلبی را هم ذکر کردند. صحیحا عن حلبی و عن ابی بصیر عنه ایضا. این یادداشت‌های من نیست حالا. این را مراجعه کنیم.

شاگرد: «طَلَاقُ الْحُبْلَى وَاحِدَةٌ وَ أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ هُوَ أَقْرَبُ الْأَجَلَيْنِ.»

استاد: این افتاده. احتمالاً می‌خواسته ذیل همین، همین را نقل بکند ولی حالا که ندارد. بنابراین این هم روایت.

شاگرد: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السالم قَالَ: طَلَاقُ الْحُبْلَى وَاحِدَةٌ وَ أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ هُوَ أَقْرَبُ الْأَجَلَيْنِ.»

استاد: عین عبارت ابی بصیر هست. این دیگر افتادگی دارد، در این مورد افتادگی دارد و باید ذکر بشود. در وسائل هم این را علی القاعده آورده.

روایت حلبی و ابی بصیر را مرحوم صاحب جواهر مفصل بحث‌هایی در موردش کردند و ایشان اصرار دارند که بگویند که اجلها ان تضع حملها و هو اقرب الاجلین، این «واو»، «واو» حالیه است و این «واو» نمی‌تواند. تعبیر می‌کنند که «واو» استینافیه نیست. تعبیر یک قدری قشنگی نیست، این عطف نیست. و الا این «واو» استینافیه به آن معنا نیست. «واو» استینافیه اگر به معنای عطف جمله به جمله بخواهیم تلقی کنیم استینافیه عیب ندارد ولی مراد این هست که این «واو» حالیه نیست و نمی‌تواند این «واو» حالیه باشد.

حالا این را ملاحظه بفرمایید، فردا ان‌شاءالله در مورد این روایت و این بحث صحبت بیشتری می‌کنیم.

و صلی الله علی نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. یا عن ابی الحسن سماعة [↑](#footnote-ref-1)